

پهناوند

خانواده‌ی سلطنتی

۳

قایم موشک بازی
سلطنتی

پویا
Hoopa

خانوادہی سلطنتی ^۳

قایم موشک بازی سلطنتی



کریستوف موری

تصویرگر: اورور دمانت

مترجم: مہسا امرآبادی



سرشناسه: موری، کریستف، ۱۹۶۲ - م.
 Mory, Christophe
 عنوان و نام پدیدآور: قایم موشک‌بازی سلطنتی / نویسنده کریستف موری؛
 تصویرگر اورور دمانت؛ مترجم مهسا امرآبادی.
 مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری: ۶۴ ص: مصور (رنگی).
 فروست: خانواده‌ی سلطنتی؛ ۳.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۲۳۴-۹ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۲۳۴-۹
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: SOS sur île déserte.
 یادداشت: گروه سنی: ب.
 موضوع: داستان‌های کودکان فرانسه
 موضوع: Children's stories, French
 شناسه افزوده: دمان، اورور، ۱۹۸۱-م، تصویرگر
 شناسه افزوده: Damant, Aurore, 1981-
 شناسه افزوده: امرآبادی، مهسا، ۱۳۶۳- مترجم
 رده بندی دیویی: ۸۴۳/۹۱۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۵۵۴۱۲



LA FAMILLE ROYALE: SOS SUR ÎLE DÉSÉRTE
 Text copyright © Gallimard Jeunesse, 2016
 Illustration copyright © Gallimard Jeunesse, 2016
 Persian Translation © Houpa Publication, 2021

نشر هوپا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر
 اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را
 در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Gallimard،
 خریداری کرده است.



خانواده‌ی سلطنتی قایم موشک‌بازی سلطنتی

نویسنده: کریستوف موری
 تصویرگر: اورور دمانت
 مترجم: مهسا امرآبادی
 ویراستار: فرناز حیدری
 مدیر هنری: فرشاد رستمی
 طراح گرافیک: فریبا دولت‌آبادی
 چاپ اول: ۱۴۰۰
 تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۳۶۰۰۰ تومان
 شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۲۰۱-۱
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۲۳۴-۹



رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

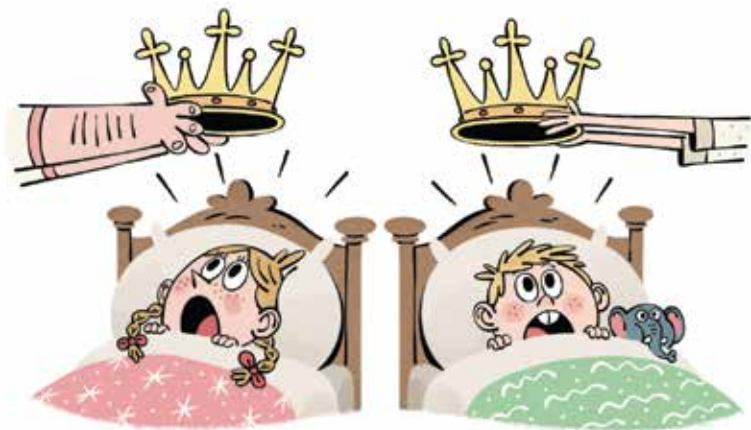
یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، کریستوف موری و ناشر
 خارجی آن، گالیمار برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران
 و همه‌جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده،
 یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
 اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران
 یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت کریستوف موری
 این کار را کرده است.



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.
 صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰ info@hoopair www.hoopair
 • همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
 • استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

برای ورو!
برنده مدال طلای
المپیک زمستانی خانواده!
ک.م





قایم موشک بازی با تاج

لوئیس کوچیکه، برادر کوچکم، تا چشم هایش را باز کرد،
فریاد زد: «نه! تاج نه!»

مامان و بابا خم شده بودند روی تختخواب ما و می خواستند
تاج بگذارند سرمان.

همه می دانند توی خانواده ی سلطنتی، تمام خانواده از
گذاشتن تاج نفرت دارند.

بابا گفت: «عصبی نشین بچه ها! این هفته تولد شاهزاده
خانم های زیبا، جورجیت شماره یک و جورجیت شماره دوئه.
و همه ی ما برای جشن تولد دعوتیم به قلعه ی شاه جورج.
فقط همین.»

نگاهی پر از شک و تردید با لوییس کوچیکه ردوبدل کردیم. جورجِت شماره یک و جورجِت شماره دو شاهزاده خانم‌های گنده دماغ پادشاهی همسایه هستند. مامان لبه‌ی تختخواب من نشست و گفت: «بی بروبرگرد برای این مناسبت مهم همه‌ی خانواده با خوش‌رویی و رضایت، تاج خودشون رو...»

لوییس کوچیکه اجازه نداد مامان حرفش را تمام کند. داد زد: «تاج نه!»

و این دفعه عصبی شدنش کار خوبی بود. بازی قایم موشک سلطنتی قواعد و قانون‌های ساده‌ای دارد. وقتی مامان و بابا موفق می‌شوند تاج را بگذارند سر ما، بازی تمام می‌شود، ولی قبل از آن می‌شود همه‌ی حقه‌ها را به کار گرفت.

بابا شیرجه زد روی لوییس کوچیکه و لوییس از زیر پتویش فرار کرد و من هم از میان بازوهای مامان که مثل پلنگ پریده بود روی من، دررفتم.

بابا همان طور که فرار ما را تماشا می‌کرد، لبخند زد و

گفت: «چقدر بامزه‌اند!»

دوتایی تمام قلعه‌ی سلطنتی را دنبال ما دویدند و تاج‌هایمان هم مثل کیک‌های خامه‌ای بزرگی توی دست‌هایشان بالا و پایین می‌شد.

من و لوییس کوچیکه رفتیم زیر میز سلطنتی که نفسی تازه کنیم.

مامان غرید: «خب بچه‌ها! می‌بینم که محاصره شدین!»



جواب دادم: «ترجیح می‌دم با لباس نمایش توی تولد جورجت‌ها شرکت کنم.»

گوشه‌ی رومیزی را بالا زدم؛ مامان و بابا واقعاً محاصره‌مان کرده بودند. چشمم افتاد به ملخک‌های هلیکوپتر سلطنتی که از توی ایوان پرنور سلطنتی و از پشت سر مامان و بابا پیدا بود.

«هلیکوپتر! هلیکوپتر سلطنتی توی ایوان پارک شده.»

لوئیس کوچیکه با چشمانی گرد من را تماشا می‌کرد.

یواش گفتم: «با شماره‌ی سه حمله می‌کنیم.»

لوئیس داد زد: «سه!»

و مستقیم دویدیم سمت ایوان.

بابا با خوش‌حالی گفت: «خوب افتادن تو دام!» اما

وقتی دید که ما پریدیم توی هلیکوپتر، لبخندش محو شد.

لوئیس کوچیکه پرسید: «گواهی‌نامه‌ی خلبانی ت پیشته؟»

گفتم: «حواس‌ت کجاست؟! من هنوز پشت فرمون روی

زانوی مامان می‌شینم.»

و دکمه‌ی بزرگ قرمزی را فشار دادم.

یک دفعه ملخک‌های طلایی هلیکوپتر، طوفان شدیدی توی سالن درست کردند.

تاج‌ها از دست مامان و بابا افتادند زمین؛ مامان اعتراض کرد: «بچه‌ها! هلیکوپتر من اسباب‌بازی نیست!» اما به نظر من و لوئیس که یک اسباب‌بازی معرکه بود. وقتی دسته را کشیدم سمت خودم، یکهو از زمین بلند شدیم.

از لوئیس کوچیکه پرسیدم: «نظرت چیه که موقع جشن تولد جورجت‌ها، ما توی یه جزیره‌ی متروک فرود اومده باشیم؟»

لوئیس از زیر کلاه ایمنی بزرگش لبخند زد و انگشت شستش را به نشانه‌ی موافقت بالا آورد.

«اما قبل از اون بریم کورنتین، سلسنتین و کولین رو پیدا کنیم.»

از پنجره خم شدیم تا با مامان و بابا بای‌بای کنیم. قرار بود یک هفته را بدون ما سرکنند! قیافه‌هایشان دیدنی بود!

عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!



هوپا، ناشر کتاب های خوردنی

کتاب فروشی های هوپا
www.hoopabooks.ir



اینستاگرام هوپا
[hoopa_publication](https://www.instagram.com/hoopa_publication)



سایت هوپا
www.hoopa.ir



کانال تلگرام هوپا
<https://t.me/hoopabooks>



هوپا مارکت، فروشگاه اینترنتی هوپا
www.hoopamarket.com

